

لیچار گوئی بهرام مشیری

بمناسبت مصاحبه فوکوس آنلاین با اعلیحضرت

زبانی که باشد بریده زجای ازان به که باشد دروغ آزمای

امیر فیض- حقوقدان

طبق قرار، تحریر حاضر باید به نقد مصاحبه فوکوس آلمان با اعلیحضرت تخصیص می یافت ولی ارسال نوار برنامه آقای بهرام مشیری بوسیله جاوید ایران، آن قرار رابه فرصت دیگری موکول ساخت زیرا تحمل دروغ سخت است و ازان بدتر بی پاسخ گذاردن دروغگوست، زیرا در آزاد بودن دروغگو و خلاصی از رسوائی است که کارخانه دروغگو همچنان فعال خواهد بود.

دروغ که شامل افترا، قلب واقع، تحریف، جعل کلام و امثال آنهاست در همه کیش و آئین ها زشت و مذموم و دروغگو منفور و مغضوب شناخته میشود ولی وجدان انسان های بیدار و هشیار در مقام سکوت در مقابل میداننداری و کج بینی های دروغگو مسئولیتی نهایت عظیم و سخت تر دارد.

این مقدمه ازان جهت بتصدیق رفت که سبب تنظیم این تحریر گفته شده باشد و اهمیت این تحریر نشانی باشد از تعلیق نقد مصاحبه اعلیحضرت که در بُعد مبارزه از اهمیت بسرانی برخوردار است.

واما بعد لیچار گوئی های مشیری

لیچار گوئی یکم - من گاندی ام

برنامه آقای بهرام مشیری با این عبارت شروع شد:

<وقتی بنام مردم دروغ میگویند من نمیتوانم تحمل کنم من چنین زاده شده ام>

بعد در رابطه با مصاحبه فوکوس لاین با اعلیحضرت گفت:

<میگویند من گاندی ام، من ماندلا ام - مرد حسابی این گنده گونی ها از کجاست، شمارا چه نسبتی با گاندی، شما نه خودتان رامیشناسی و نه ماندلا را، ماندلا ۲۸ سال در زندان بود شما حضری ۱۰ دقیقه برای مردم زندانی شوی، گاندی شدی؟ آنقدر دروغ نگو - خجالت هم خوب چیزی است کجا گاندی مثل شما بود؟ یک چیزی یاد بگیر پدیرجان - توجه چیزت به گاندی شبیه است پسر جان - آرواره که باز میشود همه چیز نمیگویند - شما چه کردی که گاندی هستی؟ من تاجگذاری کردم خنده دار این حرفها جوک است (باتحقیروپوزخند تمام)>

عباراتی راکه ملاحظه کردید عینا از صحبت های مشیری است که چندین بار در بین این صحبت های دیگرش تکرار کرد هر بار با لیچار هائی تکراری و اضافی.

اکنون خواننده محترم این تحریر را دعوت میکنم که باتفاق به بینیم اعلیحضرت چه فرموده اند که موردی شده است تا مشیری عقده های دشمنی و مخالفت شخصی خودش را با سلطنت پهلوی و از جمله اعلیحضرت پیاده کند.

اعلیحضرت بهنگام توضیح درباره شورای ملی اضافه میکنند که میخواهم یک صدا حرف بزنیم و باتوجه به نام و سرمایه سیاسیم و تجربه بین المللی که دارم میتوانم قطعا از ایفای این نقش برآیم. من راهر کس در ایران میشناسد من اگر از شما خواهش کنم باموبایل خود شماره ای را در ایران بگیرد مردم آن سوی خط من رامیشناسند آیا این مزیت سیاسی بالائی نیست؟ من که نمیخواهم تخت شاهی را پس بگیرم اما من رهبری ملی هستم میتوانم نلسون ماندلا باشم، مهاتما گاندی... (پایان مستند)

آیا عبارت **<میتوانم نلسون ماندلا باشم، گاندی باشم>** به معنای من گاندی ام، است؟ آیا اگر کسی بگوید **<من میتوانم فلان کار را انجام بدهم>** معنایش این است که آن شخص آن کار را انجام داده است؟ اگر کسی بگوید **<من میتوانم در کنکور دانشگاه قبول شوم معنایش این است که آن داو طلب خودش را قبول شده کنکور دانشگاه معرفی میکند؟>**

<من میتوانم> اعلام آمادگی است و تحقق آن زمانی است که شرایط و امکانات، مورد رسیدگی و مقایسه با کسان دیگری که آنها هم اعلام آمادگی انجام آن کار را کرده اند فراهم گردد، مثالش این است، برای ساختمانی عده ای آمادگی خود را اعلام میکنند. هم شخص اعلام کننده آمادگی، حق دارد که شرایط و کیفیت ساختمان و هزینه آنرا از اسباب تبدیل میتوانم به انجام عمل قرارداد دهد و هم صاحب ساختمان میتواند سوال کند که صلاحیت طرف چیست.

این مثال برای این است که **<میتوانم>** یک امر قطعی نیست و قطعیت آن منوط به شرایط و عواملی است که تا تحقق نیابد **<میتوانم>** فقط یک اعلام مقدماتی و یک حاضر باش است.

در لیچارگویی های مشیری ملاحظه کردید که از مصاحبه اعلیحضرت چنین استخراج کرده که ایشان گفته اند **<تاجگذاری کردم>**.

در مصاحبه مورد بحث در هیچ کجا سخنی درباره تاجگذاری از اعلیحضرت نیست و حتی اینکه آیا روزی بر تخت خواهند نشست یا خیر به نظر مردم موکول شده است که اینها با عبارت **<تاجگذاری کردم>** از زمین تا آسمان فاصله دارد این عمل جعل و تزویر در کلام است، خیانت در امانت است که در دست گوینده است و هیچکس دل و جرئت چنین عملی را ندارد مگر ترس و بیمی از رسوائی و بی شرمی نداشته باشد.

مشیری ورقه مصاحبه را در دست دارد و نگاه میکند و این دروغ و لیچارگویی هارامیگوید و آنوقت مدعی میشود که از دروغ بیزار است، این قبیل دروغگویی ها خیلی وقاحت میخواهد که انسان از روی ورقه ای که در دست دارد و مسلما کثیری نیز متن آن مصاحبه را خوانده اند توی چشم مردم قلب عبارت بکند و آنهم نه یکبار بلکه به کرات. و بعد هم مدعی میشود که **<هیچگونه مسئله شخصی با هیچکس از کوروش کبیر گرفته تا این آقا ندارم موضوع مردم است>**

زیر گوش ایشان میگویم که شما کسی نیستید که مسئله شخصی باشاهان ایران و یا اعلیحضرت راداشته باشید اگر تاکنون این ادعا از هیچکس شنیده نشده است از اینجهت است که مسئله شخصی در رابطه با کار و همنشینی و مصاحبت است و چون در فرهنگ ما ایرانیان پادشاه مقامی خاص است فصل مسئله شخصی بین مردم و شاه بکل منتفی است، حتی حکیم مولوی فصل رشک و حسد مردم راهم به مقام پادشاه کاملا منتفی میداند که البته نظریه و استدلال حکیم مولوی متوجه افراد سالم است نه انسانهای مبتلا به بیماری خود بزرگ بینی، این چنین بیماران نمیتوانند درک کنند که جایگاه آنان در اجتماع کجاست، و همین اشکال سبب میشود که ظن وجود مسئله شخصی بین آنها باشاه، آنها را تشویق به تکذیب آن بنماید (پایان زیرگوشی)

توضیح بیشتر درباره جعل <گاندی ام>

۱- ذهنیت انسان عامل موفقیت است. خواستن توانستن است، توانستن، بیان کننده معیار ذهنیت و اراده فکری انسان در انجام امور و خواست هاست. ما اگر احساس توانائی در انجام امور را در خودمان نداشته باشیم بطور اصولی گرفتار احساس ناتوانی میشویم. احساس توانائی در انجام امور مقدمه و کلید توانمندی است، اگر احساس کنیم که قادر به انجام کاری نیستیم محال است که بتوانیم در آن کار هر قدر که موجباتش فراهم شود موفق بشویم.

یکی از حکما در این باب گفته ای دارد که تا حدودی چنین است:

<قدرت و توانائی در وجود همه ما هست ولی در حال استراحت است و این ما هستیم که یا از آن استفاده میکنیم و یا همچنان در حال استراحت و خمودی نگهش میداریم>

ذهنیت که عرض شد سبب اعتماد بنفس میشود، سبب اتکای به خود میگردد اعتماد بنفس سبب است که انسان از همه امکانات و استعدادها و راه ها و توانائی های خود حد اکثر استفاده کند تا به موفقیت برسد.

کسانی که به موفقیت بزرگ رسیده اند سرمایه موفقیت آنها اتکای بنفوس و ذهنیت «میتوانم» بوده است اتکای بنفوس و ذهنیت همان همت است که گفته اند:

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جانی رسیده اند

در بیانات اعلیحضرت که اشاره شد، اعتماد بنفوس و ذهنیت برای انجام موضوع مصاحبه که یک صدا بودن است دیده میشود و به اعتبار معیارهایی که به آن اشاره فرموده اند توانایی لازم رادرخودشان احساس کرده اند که مانند گاندی و یا ماندلا بتوانند یک صدایی رادرمبارزه بوجود آورند. این است واقعیت، منظور در بیان اعلیحضرت نه اینکه «من گاندی ام» نه ادبیات کلام «منطوق» و نه مفهوم بیان ایشان بهیچوجه متوجه گاندی شدن نیست، این موضوعی نیست که قابل فهم نباشد ولی کینه و دشمنی چشم حقیقت راکور و گوش شنوا راناشنوا میسازد و زبان رابه مصرف واژه هائی سوق میدهد که بتواند کینه و دشمنی را تیزتر کند.

۲- ثابت شده است که در دنیا هیچ چیزی اعم از انسان و حیوان و گیاهان مثل هم نیستند و این خود از عجایب خلقت است در بین میلیارد ها مردم دنیا دونفر مثل هم نه تنها از نظر فیزیکی بلکه از نظر اخلاقی و باورها مثل هم نیستند عجیب اینکه هریک از ما حتی دو چشم یک اندازه و یک قدرت و یک شکل نداریم نه تنها چشم که دست و پا هم با این تفاوت روبروست. بهمین دلیل است که هیچکس در دنیا ادعا نکرده که فلان شخص است حتی آنها که ادعای ارتحال روح رادارند.

معلوم نیست این آقای لیچار گوی چگونه این عبارت «من گاندی ام» را برای اعلیحضرت جعل کرده است تازه مدعی هم هست که از دروغ بیزار است بقول کسی «دروغگورا حتی دروغ هم لعنت میکند»

۳- برخی از افراد بشر خصوصیتی دارند که مورد تاسی دیگران است و همین افراد رفتار و عادات و یاباورهائی دارند که ابا مورد احترام و علاقه آن دیگران نیست.

تاسی به عمل و خصوصیات خوب آن افراد به معنای مثل آنها شدن نیست، مثل افراد شدن ممکن نیست ولی تاسی به عمل خوب و یابد افراد ممکن است آنها نه به عین آنها، بلکه باتوجه به شرائط زمان و مکان و امکانات در حد نزدیک و نسبی بودن.

یکی از خصوصیات گاندی کیفیت مبارزه اوست که معتقد به مقاومت منفی و دوری از خشونت بود و نه تنها اعلیحضرت که بسیاری از رهبران به آن شیوه مبارزه گاندی اقتدا کرده اند.

اعلیحضرت در گفتارهای سابقشان نیربه نقش گاندی در مبارزه سیاسی اشاره و آنرا تمجید و الگوی مبارزه خودشان که مبارزه بدور از خشونت است قراردادند.

تاسی به این خصوصیات گاندی که اعلیحضرت توانستن خود را در رسیدن و الگو قرار دادن آن اعلام کرده اند کجا و «من گاندی ام» کجا؟

این اعلام مشیری جعل در کلام و دروغی عظیم است که فقط شراره های دشمنی و کین ورزی و انتقام های کور افراد امکان حرکت آنرا فراهم میسازد.

دومین لیچار - «بموجب قانون اساسی من شاهم»

مصاحبه کننده سوال میکند «کوتاه مدتی بعد از درگذشت پدرتان در مصر شما به جانشینی او برگزیده شدید»

پاسخ اعلیحضرت چنین است:

این مراسم در بیست و نهمین زادروز من برگزار شد طبق قانون اساسی ما، میبایستی به این سن رسیده باشم تا بتوانم شاه شوم البته بعد میبایست در مجلس ایران هم سوگند پادشاهی یاد میکردم بنابراین میتوان گفت که بنابه قانون اساسی شاه ایرانم

دقت در بیانات اعلیحضرت نشان میدهد که ایشان نقل قول از قانون اساسی میفرمایند و به کلامی دیگر تشریح و تفهیم قانون میکنند. عبارت «میتوان گفت که بنابه قانون اساسی» یعنی آنچه که در آن قانون آمده است، چنین گفته که من شاه هستم نقل قول و تشریح نظرات دیگران توجهی به ناقل ندارد چنانکه حکیمی این ضابطه حقوقی رادریبیتی چنین نوشته است:

حکایتی که کس از قول دیگران گوید اگر صواب بود و گر خطا معذور است

کسانی که بیانات اعلیحضرت را دنبال میکنند شاهدند که ایشان سالهاست قانون اساسی مشروطیت را نادیده گرفته اند و ترک رسالت سلطنت و تصدی آنرا کرده اند و اتفاقاً این همان مسئله مهمی است که شاخص مبارزه سیاسی سلطنت طلبان است.

مشیری بدون اینکه درک کند که اعلیحضرت نقل قول از متن قانون اساسی میکند یک مرتبه مثل آهن گذاخته از کوره درمیاید و فریاد میکند «کدام قانون اساسی مرد حسابی، یک قانون اساسی بود که پدر بزرگ تو آنرا با چماق آهنی تعطیل کرد، چه قانون اساسی؟ بر مبنای قانون اساسی شاه ایران هستم - خنده دار است. یک شاهی آمده قانون اساسی را به زباله دانی انداخته حال آقا آمده و میگوید «مطابق قانون اساسی من شاهم». هیچ موقع معلوم نشد که این آقا چکاره است - من یک وقت شهروند هستم - یک وقت میگوید من شاهم.....»

این حملات بی منطق مشیری در حالی است که بلافاصله اعلیحضرت در پاسخ به سوال بعدی میفرمایند:

در روستاها هنوز من را ولیعهد مینامند اما همیشه به هوادارانم میگویم من را باید فقط یک فردی به بینید که برای ایران مبارزه میکند اینکه آیا روزی بر تخت خواهم نشست به اراده مردم وابسته است، هیچکس نمیداند که چند درصد مردم در انتخابات به نفع سلطنت رای خواهند داد.

هر کس این قسمت از مصاحبه را بخواند دقیقاً درک میکند که مقصود اعلیحضرت از پاسخ به پرسش اول تشریح قانون اساسی بوده نه تشریح موقعیت حقوقی سلطنت خودشان، زیرا ایشان برخلاف قانون اساسی و سنت مشروطیت تداوم سلطنت را منقطع و جریان آنرا به انتخابات موکول فرموده اند.

آیا مشیری این وضوح و روشنی را در مصاحبه درک نکرده یا عمق کینه ورزی و دشمنی و ماموریت های خاص مجال فکر کردن و فهمیدن را به او نمیدهد؟

لیچار گویی سوم - خدمت به مملکت

در پاسخ به این پرسش که آرزو دارید روزی تاج شاهی را بر سر بگذارید؟ اعلیحضرت میفرمایند:

«صد البته اصولاً برای من چیزی از این بهتر نیست که با همه آنچه در اختیار دارم به کشورم خدمت کنم.....»

مشیری به محض اینکه به کلمه خدمت به کشور میرسد درست همانند آنکه قله مرتفعی را فتح کرده یک نفس راحتی میکشد و فریادمیکند و میگوید:

«تو مگر بیکاری خدمت کنی - اگر قرار است که پادشاه بشوی قرار نبود ایشان کاری کند کارش این بود که در دربار بنشیند و کاره ای نباشد و کارش این بود که مثل دفاتر اسناد رسمی آنجا بنشیند و قوانین را امضا کند - کی از شما خواسته است که خدمت کنید - اگر میخواهید دیکتاتوری راه بیاندازید راستش را بگوئید شاه که میخواهد خدمت کند معنای آن چیست؟ شاه که خدمت کند ارتش یک طرفش است و سواک هم یک طرفش - شما تخصص چیست که میخواهی خدمت کنی؟ خلبان هستی؟ سنت هم که از خلبانی گذشته است - چی بلدی؟ بقول آمریکانیها (هیچ چیز نیستی) این حرفها بوی بدی میدهد اینها حرفهایی است برای ترصد دیکتاتوری سوم پهلوی هاست.....»

توضیح لازم

خدمت به کشور یعنی چه؟

خدمت اگر به مردم باشد به معنای نوکری و زیردست مردم کارکردن و اطاعت کردن و فرمانبرداری از شخص دیگر است خدمت به دولت یعنی اطاعت کردن از دستورات قانونی دولت، خدمت به مملکت، یعنی وظائفی که قانون اساسی کشور برای افراد خاصی مقرر کرده است که در قانون اساسی مشروطیت ایران، آن اشخاص، پادشاه و دولت است.

وظایف پادشاه را قانون اساسی مشروطیت دقیقاً احصاء کرده است، ادعاهای ناموجه و بی ترتیب و خودسرانه مشیری را میتوان به حساب عدم آگاهی او به قانون اساسی مشروطیت ایران و متمم آن دانست زیرا سنت تاریخی و فرهنگی ایران حتی از قرن‌ها قبل از مشروطیت خدمت به کشور را اعم از وظائف پادشاه میدانسته است و اهمیت این تکلیف آنقدر مهم و والا بوده است که در متمم قانون اساسی متکی به سوگند شده است.

این گفته‌های مشیری حاصل تعارض کینه ایشان با اخلاق ایرانی است که کینه و دشمنی، اخلاق و مردانگی ایرانی را بکل پایمال میکند و جای آنرا بی شرافتی و نامردی بنمایش در میاورد.

تشبیه مقام سلطنت به سردفتر اسناد رسمی هم نشان داد که ایشان نه تنها به قانون اساسی آگاه نیست بلکه به وظایف سردفتر اسناد رسمی هم وارد نیست متصدیان دفاتر اسناد رسمی هم تابع نظم و مقررات قانونی هستند و ماشین امضا نیستند و تکالیف مشخصی بر عهده آنهاست.

مشیری اضافه کرده است:

<اگر من جای این مرد بودم و حسن نظر داشتم میگفتم..>

مقصود او پاسخ اعلیحضرت است مبنی بر اینکه صد البته برای من چیزی از این بهتر نیست که با همه آنچه در اختیار دارم به کشورم کمک کنم.

البته پادشاه قانونی برای نگهداشت، برای وحدت کشور هست و من امیدوارم بتوانم روزی این نقش را بازی کنم.

از خواننده محترم این تحریر تقاضای ممارست و قضاوت دارم که در بیانات اعلیحضرت و آنچه که مشیری مدعی آن است چه تفاوت و تعارض مفهومی وجود دارد که این هتاک‌ها و تحقیرها و لیچارگویی‌ها را مجاز سازد؟

بیماری منیت و خودبزرگی بینی است که مانع است انسان از طریق منطق و حکمت و عقل عرضه مطالب کند بیماری منیت میگوید هر چه من میگویم درست است حتی در بکار بردن واژه‌ها این منیت خودنماست.

لیچارگویی چهارم

<این اعلیحضرت همایونی در وجناتشان هنوز احوال دمکراتیک من ندیدم - مرد حسابی میگوئی من گاندی ام.....>

حد بیماری و منیت خواهی مشیری به آنجا رسیده که خود را خدایند زیرا بنا بر عقیده فقها تنها خداوند است که از ضمیر همه مردم آگاه است، دردنیای علمی امروز اختراع دی - ان - ا قدری کمک میکند به حقایقی که مکتوف نیست ولی آقای مشیری کسی است که از وجنات افراد، مافی الضمیر آنها را که دمکرات هستند یا خیر، تشخیص میدهند بهمین اعتبار است که احوال دمکراتیک در وجنات اعلیحضرت ندیده است!!

از وجنات میتوان آثاری که علامت حضور آن در رخساره شخص نمودار میگردد حدس زد مانند ترس و وحشت، عصبانیت، ناامیدی، شجاعت و امثال آنها و ابدا نمیتوان از رخساره مردم به باورها و اعتقادات خاصه مسئله دمکراتیک بودن یا نبودن آگاه شد آنهم در حدی که به عامه اعلام کند، اینها همه آثار بیماری منیت و خود بزرگی بینی است.

همان واژه **من** که ایشان بکار برده است علامت مشخصه بیماری منیت اوست، آخر تو چکاره هستی که باید اشخاص منویات و باورهای خودشان را به تو نشان بدهند؟ این غرور و خود بزرگی بینی یعنی چه؟ بشمار چند بار با تحقیر از عبارت <من گاندی ام> استفاده کرده ای یک انسان سالم اینقدر در جانداختن یک دروغ و جعل جسارت نمیکند که شما میکنید.

لیچار گویی پنجم**توکیستی و چکاره ای**

مشیری در راه تحقیق وارضای بیماری تفرعن و خودبزرگ بینی چندین بار در همان برنامه خود خطاب به اعلیحضرت میگوید <توکیستی و چکاره ای>

اعلیحضرت به استناد قانون اساسی مشروطیت و سنت مشروطیت و دین ایرانی زرتشت و دین تحمیلی اسلام پادشاه هستند و اکنون هم در خارج از کشوریک شخصیت مشخص و شناخته شده در میدان مبارزه میباشند، تحصیلات عالی دارند با شخصیت های سیاسی خارجی طرف گفتگو و صحبت در مسائل ایران هستند دانشگاه ها برای سخنرانی از ایشان دعوت میکنند بخش عظیمی از ایرانیان داخل و خارج دوستدار و طرفدار ایشان هستند، همه ایرانیان از بزرگ و کوچک ایشان را میشناسند، به ایشان امید دارند، گروهی از ایرانیان ایشان را سخنگوی فعالیت سیاسی خودشان میدانند، مسلط به زبان های خارجی هستند، خارجیها روی شخصیت ایشان حساب میکنند، از باب نمونه؛ فرد هالیدی در گفتگویی با خبرنگار آسوشیتد پرس گفت:

<به اعتقاد من رضا پهلوی تنها چهره مخالفی است که میتواند نقشی ایفا کند اونمادیک جایگزینی است که به انقلاب ورژیم کنونی وابسته نیست> هم اضافه کرد:

<رضاپهلوی تنها فردی است که از احترام زیادی در ایران معاصر برخوردار است بقیه در کافه های پاریس نشسته و فقط حرف میزنند> (مشروح و مناسبت درسنگر اول بهمن ماه ۱۳۸۰)

روزنامه شیکاگو تریبیون هم در رابطه بانظریه فرد هالیدی نوشت:

<با وجود تمام اظهار نظرهای خوشبینانه مخالفان، تحلیلگران سیاسی آنها را بازیگران بسیاری اهمیت در صحنه سیاسی ایران مبینند ...> (ایران تایمز ۲۶ خرداد ۶۸).

حال شما آقای بهرام مشیری بفرمائید که کیستید؟! با این زبان درازی آنهم در حدی که در همین برنامه مدعی شده ای که <اعلیحضرت فارسی را درست بلد نیستند> چکاره اید و.....؟؟

آقا جان کمتریبماری یافت میشود که خودش بداند که بیمارروانی است، این حسادت شما یک امر شخصی و ناشی از عقده های خودبزرگ بینی است این حسادت شماست که نمیگذارد موقعیت کسی را که بالاتر است به بینید، منفجر میشوید، حسود که شما هستید از نعمتی که دیگران دارند رنج میبرید و صاحبان آن نعمت را دشمن میدانند و تنها، تحقیق صاحب جاه و مقام داروی مسکن و موقتی برای شماست، بعنوان یک هموطن شما توصیه میکنم تادرفرنگ هستید خود را معالجه کنید.

بهنراست بقیه این تحریر پرتاسف به فرصت دیگری موکول شود.